

## سخنان خانم فریده رضوی درباره خانم مرضیه حدیدچی (خواهر دباغ)

### بی خبری از او تا وقتی خدمت امام(ره) در نجف رسیدند.

هر وقت که ما از خانواده خانم دباغ و فرزندانش احوال خانم دباغ را پرس و جو می کردیم، یا واقعاً اطلاعی نداشتند و یا از ترس مسائل دیگر، اظهار بی اطلاعی می کردند. ما هم شدت مشکلات را درک می کردیم که این خانواده و بچه ها در چه تنگنایی به سر می برند و چه روزهای سختی را می گذرانند. این روند همچنان ادامه داشت تا اینکه متوجه شدیم خانم دباغ برای دیدار رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی (س) به نجف اشرف، مشرف شده اند که ما این اطلاعات را در آن موقع از طریق چند نفر از دوستان مرحوم حاج احمد آقا به دست آوردیم؛ چرا که مرحوم حاج احمد آقا ایشان را در محضر امام در نجف دیده و به اطلاع دوستانشان رسانده بودند. تازه آن موقع بود که متوجه شدیم خانم دباغ زنده و صحیح و سالم هستند و به مبارزه مشغول می باشند. بعدها که دوباره از ایشان کسب خبر کردیم پی بردیم در جولان بلندیهای لبنان حضور دارند. ما وقتی این اطلاعات به دستمان می رسید به خانواده دباغ هم خبر سلامتی شان را می دادیم.

### جلسه ای برای تشکیل سپاه منطقه غرب و همدان

به خاطر دارم اواخر اسفند ماه سال ۱۳۵۷ بود که هسته مرکزی سپاه کم کم داشت شکل می گرفت و قوام می یافت. در آن زمان مرحوم حاج آقا، از جمله کسانی بودند که اعتقاد داشتند که یک سپاه مستقل هم باید در منطقه غرب و همدان تشکیل شود. حاج آقا یک شب از شهید آیت الله مدنی دعوت به عمل آوردند که آن شب بزرگواران دیگری نظیر حاج آقا سیدکاظم اکرمی و حاج آقا محمد صالح مدرسه ای هم بودند که همگی به اتفاق به منزل ما آمده، طی جلسه ای نشستند و صحبت کردند. مرحوم حاج آقا، پیوسته خدمت شهید مدنی می

گفتند: «شما به من یک مجوز و مأموریت بدهید تا من به تهران بروم و مجوز تشکیل سپاه را بگیرم.» به هر حال آن شب قضیه تمام شد و شهید مدنی این اجازه را دادند و حاج آقا به تهران رفتند و با پیگیری برادران، جهت تشکیل سپاه مجوز گرفتند. پس از آن، طی جلسات متعددی که برگزار شد و مذاکره و گفتگوهایی که به عمل آمد، قرار بر این شد که از خانم دباغ برای فرماندهی استفاده شود. سپس نزدیکیهای انتهای خیابان شهناز سابق در همدان، خانه ای برای خانم دباغ اجاره کردند که ایشان پس از نقل مکان به همدان در آن خانه استیجاری اسکان یافتند. از آن به بعد این بزرگوار، دیگر به صورت تمام وقت در سپاه بودند و با همراهی مرحوم حاج آقا فعالیت می کردند.

### او از مردها جلوتر است

غائله کردستان پیش آمد و خانم دباغ به علت آشنایی ای که با کردستان و مسائل مبتلا به آنجا داشتند، نهایت تلاش و زحمت را در حل و فصل قضایای پیش آمده به کار بستند؛ به این صورت که در آن نقطه حضور پیدا می کردند و حتی بارها و بارها درگیر هم شده بودند. یادم هست مرحوم حاج آقاسموات، همسر، همیشه می گفتند که خانم دباغ خیلی از مردها جلوتر هستند.

### رسالت یک زن واقعی در او جمع شده بود

درست به خاطر دارم ایشان چادر بر سر نمی کردند؛ چرا که به علت مسلح بودن و حمل اسلحه، بر سر کردن چادر برایشان دست و پا گیر بود و محدودیت ایجاد می کرد و دست و پا را می بست. از این رو مدام لباس بلند پوشیده ای به تن می کردند. لباس ایشان یک مانتوی خیلی بلند بود که همراه آن یک چفیه عربی خیلی بزرگ هم دور سرشان می بستند و همیشه هم مسلح بودند. حاج آقا همواره به من می گفتند: «اگر می خواهید رسالت

واقعی زن را ببینید و زن بودن زن را در دنیا پیاده کنید، بیایید و خانم‌دباغ را تماشا کنید که چگونه مبارزه می‌کند و چه مبارز و چریک لایقی هستند. ایشان هم زن هستند، هم مرد، هم یک مبارز و هم یک مادر خوب و نمونه برای فرزندان‌شان، در عین حال هم همسر خوبی برای شوهرشان هستند و هم رهبر شایسته‌ای برای افراد تحت امر خود می‌باشند. اگر کسی به زندگی خصوصی خانم‌دباغ وارد شود، با نهایت سادگی و بی‌آلایشی رو به رو خواهد شد.

### تنها غمی که ضربه بسیار سنگینی بر او وارد کرد، رحلت امام(ره)

خانم‌دباغ در جریان فوت دختر نازنین‌شان آمنه خانم حتی اجازه جاری شدن قطره‌ای اشک را هم به چشم‌هایشان ندادند و کاملاً صبورانه، این درد و داغ را در سینه نهفته کردند و دم برنیاوردند. با اینکه از دورن می‌سوختند، همین‌طور سر خود را بالا گرفته بودند و لب از شکوه بسته، مدام در حال حمد و شکرگزاری خداوند بودند. این پیشامد را خواست الهی می‌دانستند و معتقد بودند که هر آنچه که خدا می‌خواهد، طبیعتاً خیری در آن نهفته است. یکی دیگر از مسائل و مشکلاتی که این اسطوره صبر و مقاومت با آن رو به رو شدند، اسارت آقا جمشید — داماد حاج خانم بود که در این مورد هم به اندازه کلمه‌ای به شکوه لب نگشودند؛ اگرچه پای زندگی دخترشان در میان بود، با این همه راضی به رضای خدا بودند. پس از آزادی داماد خواهر دباغ، عروج روحانی حضرت امام (س) پیش آمد که این بار، ضربه بسیار سنگینی به این بزرگوار وارد شد. من فکر می‌کنم که غم ارتحال امام (س) برای خانم‌دباغ خیلی سنگین‌تر از فوت دخترشان بود.

## سرپرستی و نگهداری از دو دختر نیازمند در خانه شان

زندگی بی آرایش و ساده ای داشتند. تنها چیزی که در زندگی خواهر دباغ، معنا و جایگاهی نداشت، مال و منال دنیایی بود. بارها و بارها پیش آمده بود که ایشان تعدادی از افراد نیازمند و بی بضاعت را به علت مشکلاتی که آن اشخاص داشته اند، زیر چتر حمایتی خود گرفته باشند. حتی مدت زمانی طولانی، دو دختر جوان به علت نیازشان در منزل ایشان ساکن بودند و با این بزرگوار و خانواده شان به اتفاق غذا می خوردند و می خوابیدند و رفت و آمد می کردند. این دو نفر، بعدها بحمدالله در خانه خانم دباغ ازدواج کردند و به منزل بخت رفتند.